

بسم الله الرحمن الرحيم

## سه رویکرد در عرضه دین

محمد تقی فعالی

پورتال جامع علوم اسلامی

### چکیده

در زمینه عرضه دین سه روش فلسفی، عرفانی و هنری وجود دارد که بنابر گواهی تاریخ، شایع‌ترین شیوه، روش فلسفی است، اگر چه روش عرفانی هم کم و بیش متداول بوده است. اما روش هنری با وجود اهمیت فراوانی که از دیدگاه قرآن دارد، چندان مورد اقبال واقع نشده است. مقاله حاضر در صدد بیان اهمیت این روش است. واژه‌های کلیدی: عرضه دین، روش فلسفی، عرفانی و هنری، ادبیات عرفانی، فتوت و رمان.

مقدمه:

در قرآن که معجزه‌ی جاوید نبی اکرم (ص) است، به دو گونه می‌توان نگریست؛ محتوایی و روشی. علم تفسیر چه به صورت ترتیبی که سابقه‌ای طولانی دارد و چه به صورت موضوعی که به شکل گسترده مولود قرن اخیر بوده و از ابتکارات مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله سید محمد باقر صدر می‌باشد، به منظور کشف معانی و مقاصد آیات قرآن طرح‌ریزی شده‌اند و به قرآن نگاهی محتوایی دارند.

این نگاه گرچه خوب و لازم است، ولی کامل نیست. قرآن بعد روشی هم دارد، (۱) - استادیار و رئیس دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.

نباید تنها به تفاسیر آیات بسنده کرد، بلکه لازم است به همراه تفسیر، شیوه‌هایی که قرآن برای بیان معارف و تعالیم خود به کار برده است، باز شناخت و از این طریق دیدگاه خود را کامل نمود. نگاه جامع، جامع دو نگاه است. به تعبیر دیگر قرآن دارای دو مقام است؛ مقام شناختاری و مقام روش شناختی. در مقام نخست در پی آشنایی با مفاهیم، تعالیم و اندیشه‌ها و تمییز حق از باطل هستیم، اما در مقام دوم شیوه‌ها، اسلوب‌ها و روش‌هایی که قرآن در حوزه‌های مختلف به کار بسته است را وجه همت خود قرار می‌دهیم.

نوشته‌ی حاضر مقام دوم را برگزیده است و سعی دارد شیوه‌هایی که قرآن در جهت انتقال مفاهیم دینی به کار برده است را تشریح و واشکافی کند.

خداوند اولین معلم دین، و قرآن اولین کتاب معارف است. از این رو بهتر است شیوه‌های انتقال مفاهیم دینی را از قرآن اخذ کنیم و آنها را مبنای هر گونه تصمیم قرار دهیم. به نظر می‌رسد که می‌توان از قرآن حداقل سه روش در زمینه انتقال اندیشه‌های دینی به مخاطبین به دست آورد:

## ۱- روش عقلی-فلسفی

در قرآن آیاتی وجود دارد که با صراحت و روشنی تمام اثبات گزاره‌های دینی را رهین به کارگیری شیوهی استدلالی و عقلی قرار داده است، آیاتی از قبیل «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» (الانبیاء، ۲۲)، آیهی «ام نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات كالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین كالفجار» (ص، ۲۸).

شکی نیست که بخشی از آیات کتاب آسمانی چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم، محور خود را شناخت هستی قرار داده‌اند و در این زمینه از شیوهی عقلی و استدلالی استفاده کرده‌اند. این دسته از آیات واقعیتی عقلی و به تعبیری فلسفی دارند. البته این آیات در قالب اصطلاحات فلسفی رایج مطرح نشده‌اند، اما محتوا و روش آنها ماهیتا عقلی و فلسفی است، زیرا بحث از هستی با استفاده از شیوهی استدلالی و عقلی در هر جا و با هر زبانی که باشد به قلمرو علوم عقلی به ویژه فلسفه تعلق دارد. البته نباید از این نکته‌ی مهم بازماند که میان فلسفه‌ی قرآنی و فلسفه‌ی قرآنی تفاوتی بس عظیم است.

اگر ما قوانین، اصول و اصطلاحات را از مکتبی خاص در فلسفه نظیر حکمت مشاء یا حکمت متعالیه‌گرفتیم و با این نگاه سراغ آیات رفتیم و از دل یک آیه مثلا صادر اولیا حرکت جوهری، استظهار نمودیم، ما فلسفه قرآنی در اختیار داریم، اما اگر تمام اندوخته‌های فلسفی خود را کناری نهادیم و فعلا از آنها صرف نظر کردیم و با ذهنی آماده به سراغ آیات رفتیم و تمام سعی خود را به کار بستیم تا از خود آیات مبانی و نیز شیوه‌ها را استخراج کنیم، فلسفه‌ی قرآندر اختیار ما است. آنچه تاکنون به وجود آمده است و به اصطلاح فلسفه‌ی موجود عمدتا فلسفه‌های قرآنی است. اما اگر کسانی فلسفه‌ی قرآن را تحصیل نموده و با فلسفه‌های رایج به قیاس و سنجش بگیرند، معلوم خواهد شد که تفاوت این دو در چیست و تا کجا است.

شاید بتوان آیاتی که به طور خاص از روش عقلی-فلسفی استفاده کرده‌اند را تا تعداد پنجاه آیه احصا نموده و آیاتی که به طور عام از این شیوه بهره‌جسته‌اند نیز احتمالا تا دویست آیه می‌باشد. به این مجموعه می‌توان برخی از روایات که در اصول کافی، توحید صدوق و به خصوص نهج البلاغه آمده است را نیز افزود. البته این حجم از آیات در قیاس با تعداد آیات موجود در عهد عتیق و عهد جدید بسیار چشمگیر و قابل توجه است. برای مثال در عهد عتیق می‌خوانیم بشنو ای اسرائیل، یهوه خدای ما یهوه‌ی واحد است. (سفر تثنیه، باب ۶، آیه ۴) که اتین ژیسون درباره آن می‌نویسد: اکهارت هرگز از سخنرانی و یا نوشتن درباره این آیه خسته و ملول نمی‌شد و با تکرار آن به وجد و سرور می‌آمد. از این دست آیات در عهدین جز اندکی بیش نمی‌توان یافت. مسأله‌ی مهم این است که این آیات و این شیوه که قرآن آن را به صحنه آورده به همراه برخی شرایط مناسب فرهنگی و اجتماعی راه را برای پیدایش دو علم بزرگ کلام و فلسفه هموار نمود و بدین ترتیب ما شاهد ظهور جرقه‌هایی از برخی عقاید کلامی-

عقلی در همان قرن اول هجری هستیم و این جریان در قرن سوم شکلی جدی به خود گرفت و از این رهگذر مرام‌ها و مکتب‌های متنوعی پدید آمد.

شیوه‌ای که امروز در زمینه‌ی انتقال معارف دینی رایج و متداول است، همین شیوه است. مروری گذرا بر کتابهای معارف، بینش دینی، اخلاق اسلامی و حتی کتابهای تخصصی یا نیمه تخصصی در حوزه‌های مختلف الهیات، این سخن را تأیید می‌کند. ما می‌دانیم که این روش به طور عمده تحت تأثیر اندیشه‌های شهید مطهری شکل گرفته است. و می‌دانیم که ایشان متأثر از مرحوم علامه طباطبایی و ایشان نیز متأثر از حکیم بزرگی چون ملا صدرا بوده است و اگر این سلسله را با سیر قهقرایی پی بگیریم به‌بوی علی سینا و فارابی و حتی پیش از آنان به برخی از متکلمان می‌رسیم. اما سؤال اصلی این است که چه هدف یا اهدافی از این روش منظور نظر بوده است؟ متفکرانی که با این روش به دین نگریسته‌اند به تحقق کدام هدف چشم دوخته‌اند؟ اگر دین را با این روش اثبات کنیم، چه نتایجی به بار خواهد آمد و خلاصه آن که، هدف فلسفی کردن چیست؟

طرح این سؤال و ارایه‌ی پاسخ به آن دو فایده دارد، اول آن که برنامه‌ریزی را سامان می‌دهد و موجب می‌شود تا برنامه‌ریزان متحیر نمانده و گم نشوند. دوم این که سطح توقعات را تنظیم می‌کند و موجب می‌شود که توقع افراد پرتوقع کاهش یافته و میزان آن در افراد کم توقع فزونی گیرد.

به نظر می‌رسد استدلالی و عقلانی کردن اندیشه‌های دینی اهداف و نتایجی را در پی داشته است.

#### الف) تنظیم گزاره‌های دینی

یکی از تفاوت‌های مهم کتب آسمانی با کتب بشری آن است که دست نوشته‌های انسانی تبویب، طبقه‌بندی و نظم خاصی دارد. هر کتاب فصولی و هر فصل بخش‌هایی، و هر بحث جایگاهی دارد، اما آیات کتاب‌های آسمانی در هم تنیده‌اند، البته این روش محاسن متعددی دارد که مفسرین به آن اشاره کرده‌اند. یکی از اهداف متفکران، متکلمان و فیلسوفان جهان اسلام این بود که به گزاره‌ها و مسایل دینی نظم و نسقی خاص ببخشند و مباحث را از یک دیگر تفکیک کرده، هر آیه را در جای خود بنشانند. به تعبیر دیگر روح کار آنها موضوعی کردن قران و نوعی تفسیر موضوعی است.

#### ب) تبیین گزاره‌های دینی

این هدف خود شامل اهداف دیگری است که عبارت است از:

الف: ایضاح مفاهیم دینی: نخستین تلاش در این رابطه این بود که مفاهیم کلیدی‌ای که در حوزه‌های مختلف به کار می‌رود تعریف می‌شود و حقیقت آنها بر ملا گردد.

ب: ایضاح معنا شناختی: متفکر در مرحله‌ی قبل واژه‌ها و مفردات را مورد توجه قرار می‌داد، اما در این مرحله مفردات یک آیه را با یک دیگر، یک آیه را به آیات مشابه، و سرانجام دسته‌ای از آیات را با دسته‌ای دیگر آیات

به مقیاس و سنجش می‌گیرد و از این طریق به دایره‌ی استنباطهای تفسیری خود توسعه می‌بخشد. یک متفکر با این عمل در واقع از روش تفسیری آیه به آیه استفاده کرده است.

ج: تبیین هماهنگی آیات با اندیشه‌های نظری: هر از گاهی نظریه‌ای مطرح می‌شود که نوعی تناقض ظاهری و بدوی با آیه یا مجموعه‌ای از آیات دارد؛ زمانی نظریه داروین مطرح می‌شود و روزگاری دیدگاه فروید، محقق باید بکوشد تا با گردآوری آیات مشابه تبیین مطلوب را ارایه دهد و از این رهگذر اثبات کند که هیچ یک از آیات قرآن کریم خرد ستیز و علم ستیز نیستند.

د: تبیین هماهنگی آیات با اندیشه‌های عملی: جامعه در هر عصر و زمانی غیر از آن که یک سلسله مسایل نظری را در خود مطرح می‌کند، از پاره‌ای مشکلات و آلام اجتماعی رنج می‌برد. هم چنین ممکن است، برخی معضلات فردی و روحی نیز وجود داشته باشد، یک متفکر دیندار باید بکوشد تا به وسیله‌ی دین پاسخ‌هایی برای حل این گونه از مشکلات که جنبه‌ی عملی دارند، فراهم آورد و با زبانی مناسب در اختیار جامعه قرار دهد؛ برای مثال باید نشان دهد که دین برای جلوگیری از افزایش آمار طلاق چه راه‌حلهایی دارد؟ برای مثال باید نشان دهد که دین برای جلوگیری از افزایش آمار طلاق چه راه‌حلهایی دارد؟ مساله‌ی عصیان جوانان را چگونه می‌توان مهار کرد؟ دین چگونه می‌تواند بی‌بند و باری جنسی را کاهش داده و آن را کنترل کند؟ آیا دین برای حل معضل اعتیاد راه حلی دارد؟

در این جا ذکر این نکته ضروری است که برای ارزشیابی یک دین به طور کلی دو ملاک را می‌توان مطرح کرد: ملاک نظری و ملاک عملی. آنچه میان ما متداول است، ملاک نظری و تئوریک است، یعنی اگر باورهای یک دین را در مقام نظر و استدلال معتبر و صحیح یافتیم، به حجیت و وثاقت کل آن دین، حکم و فتوا می‌دهیم، اما امروزه ملاک دیگری برای ارزش گذاری ادیان مطرح است و آن معیار افاده‌ی عملی و سودمندی است.

البته افاده‌ی عملی هم دو بعد دارد: یکی روان شناختی و دیگری جامعه شناختی. به این صورت که می‌توان با مراجعه به تاریخ میزان آثار مثبت یا منفی روانی یا اجتماعی یک دین را تحلیل و بررسی کرد، و بر این اساس درباره‌ی نقش عملی آن دین قضاوت نمود. اگر یک دین از نظر پیامدهای روانی در پیروان یا نتایج اجتماعی در جوامع دینی نقش مثبتی ایفا کرد، بعد عملی آن مثبت ارزیابی می‌شود و در غیر این صورت، دینی شکست خورده تلقی می‌گردد.

بدیهی است که بدین منظور باید مطالعات تاریخی، جامعه شناختی و روان شناختی دقیقی داشت و آثار و پیامدهای عملی دین را به دقت توصیف نمود.

به هر حال، امروزه برای ارزیابی و داوری درباره‌ی یک دین تنها به وثاقت و اعتبار نظری قناعت نمی‌شود، بلکه همراه با آن نقش عملی و آثار و نتایج روانی - اجتماعی نیز مورد توجه جدی قرار می‌گیرد و حاصل جمع، ملاک

نهایی برای ارزش گذاری دین خواهد بود. بنابراین باید در کنار تفسیر فلسفی از دین، تفسیر پراگماتیسمی را هم، مورد نظر قرار داد.

ج) پاسخ به شبهات

یکی از مهم‌ترین اهداف و برنامه‌های متفکران و متکلمان در طول تاریخ شبهه شناسی و یافتن پاسخی مناسب برای آن بوده است. شبهه‌ها را می‌توان در سه سطح طبقه بندی کرد. سطح نخست شبهاتی است که از طرف بی‌دینان و ملحدان علیه اصل دین مطرح می‌شود. سطح دوم شبهاتی است که از طرف دیگر ادیان نسبت به اسلام مطرح می‌شود و سطح سوم شبهه‌هایی است که از دیگر فرق اسلامی علیه تشیع به صحنه می‌آیند، لذا باید با سطح بندی شبهه‌ها در پاسخ آنها کوشا بود.

با توجه به نکات پیش گفته نکاتی قابل ذکر است:

نکته اول: اگر پذیرفتیم که اهداف به کارگیری شیوهی استدلال، تعقل و فلسفه جهت آموزش دین، تنسیق گزاره‌های دینی، تبیین آنها و پاسخ‌گویی به شبهات است، در این صورت نباید با اعمال این روش به دنبال تولید ایمان، افزایش تقوا و آدم‌سازی بود. این گونه ایده‌آل‌ها در زمره‌ی اهداف پیش‌بینی شده قرار نداشت. البته برنامه‌ها و اهداف مذکور منافاتی با افزایش ایمان ندارد، سخن تنها این است که این‌ها شرط لازم و تنها زمینه‌ساز هستند که برای حصول ایمان و فزونی آن لازم است. بنابراین، هرگز نباید از دانشجو یا دانش‌آموزی که با این روش دین می‌آموزد، توقع داشت که نماز شب بخواند و در تمام مراسم مذهبی با شور و نشاط شرکت نماید. این شیوه بیش از این قادر نیست که ذهن پرسش‌گر را اشباع کند. اما جایگاه ایمان و تقوا قلب است و برای باروری و سیرابی قلب زمینه‌های دیگر باید ضمیمه گردد. البته ممکن است استاد یا معلمی متخلّق با رفتار خود چنین کند، اما این را نباید به پای متون درسی گذاشت. متنی که با شیوه‌ای استدلالی، عقلی و فلسفی تنظیم گردد، تنها قادر است پرسش‌های عقلی و دینی را پاسخ دهد، از دین توجیه عقلانی ارایه کند و مبنایی مستحکم از اندیشه‌ها و معارف مذهبی پیش رو نهد. حداکثر تأثیری که از این روش می‌توان توقع و انتظار داشت این است که ایمان مخاطبین سست نشود؛ به بیان دیگر در این زمینه سه هدف می‌توان تصور کرد: یکی این که فرد نامومن مؤمن گردد، دوم این که فرد مؤمن ایمانش دو چندان شده فزونی گیرد و سوم این که ایمان شخص مؤمن کاهش نیافته، سست و متزلزل نگردد. آموزش دین با استفاده از شیوه‌ی استدلالی و تعقل ورزی محض حداکثر می‌تواند هدف سوم را تأمین کند و اگر متون دینی در دوره‌های متوسطه و راهنمایی همین نقش را ایفا کنند، رسالت خود را انجام داده‌اند.

نکته دوم: روش عقلی-فلسفی مخاطبین خاصی دارد، مخاطبین این گونه مسایل و مباحث عامه‌ی مردم نیستند. اگر به تاریخ کلام و فلسفه مراجعه کنیم، خواهیم دید که این گونه مسائل، مباحث، اندیشه‌ها و روش‌های مخاطبین محدود داشته و تنها نخبگان یا شبه نخبگان را شامل می‌شده است. لذا فیلسوفان و متفکران از تعمیم مباحث عقلی

و فلسفی به سطح عمومی جامعه پرهیز داشتند، ظاهراً حق هم با آنان بود، چه بسا که بخشی از مشکلات فکری اخیر به دلیل عمومی شدن مسایل فلسفی باشد.

نکته سوم: یکی از مهم‌ترین اهداف پروژه‌های متفکران، فراهم سازی پاسخ‌های مناسب جهت شبهه‌ها و سؤال‌ها و اندیشه‌های معارض بود. از آنجا که شبهه و سؤال متناسب با هر دوره‌ای متفاوت است، لذا بخشی از تلاش متفکر دینی باید این باشد که شبهه‌ها و سؤال‌ها را اولاً از منابع اصلی، ثانیاً فعالانه و نه منفعلانه، و ثالثاً متناسب با سطح شبهه شناسایی کرده و با استفاده از منابع اصیل دینی و استدلال‌های استوار عقلی پاسخ دهد.

## ۲. روش عرفانی

در قرآن کریم بیش از سیصد آیه می‌توان یافت که جنبه‌ی عرفانی دارد. در این آیات رابطه‌ای بسیار نزدیک، صمیمی و مستقیم میان خدا و بنده از یک سو، و بنده با خدا از سوی دیگر، برقرار شده است. انسان با قرائت و تدبّر در این آیات، خود را در محضر او، و او را حاضر در لحظه لحظه‌های زندگی خود می‌بیند. گویا که او، هم اینک پیش روی من و در کنار من است. در این خصوص آیات زیر قابل توجه است: «و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون» (الواقعه، ۸۵) یعنی: «و ما از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی نمی‌بینید». «... فاستغفروه ثمّ توبوا الیه انّ ربّی قریب مجیب» (هود، ۶۱) یعنی: «... از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگرم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده‌ی (خواسته‌های آنها) است».

«... لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جميعاً...» (الزمر، ۵۴) یعنی: «... از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.» و شاید از تمام آیات جالبتر، دو آیه‌ی ذیل باشد، یکی این آیه که می‌فرماید: «... و اعلموا انّ الله یحول بین المرء و قلبه...» (الانفال، ۲۴) یعنی: «... و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود...»، خصوصاً با توجه به این نکته که اگر چیزی میان دو طرف حائل شود و انسان بخواهد به طرف دیگر دسترسی پیدا کند، ناچار باید از حائل گذر کند؛ لذا می‌توان گفت که عبور از خود به خود ممکن نیست، مگر بعد از گذر از او؛ یعنی هر توجهی به خویشتن، نخست توجه به اوست و سپس توجه به خود، به تعبیری دیگر، خداشناسی یا مقدم بر خودشناسی است یا عین آن.

و آیه‌ی دوم که می‌فرماید: «و اذا سألك عبادی عنّی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» (البقره، ۱۸۶) یعنی: «... و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه بیابند».

خصوصاً با توجه به این نکته که خداوند در قرآن معمولاً از خود با زبان غایبانه، یعنی ضمیر هو (او) یاد می‌کند و در پاره‌ای موارد هم به صورت جمع با ضمیر نحن و انا (ما). تنها در اندکی از موارد است که خداوند به خود

می‌گویید من. اما در آیه‌ی اخیر، حضرت حق هفت مرتبه گفته است: من. و به همین دلیل است که این آیه در قرآن منحصر به فرد می‌باشد و حتماً می‌دانیم که در ردیف آیات روزه و در ظرف ماه مبارک رمضان است (طباطبایی، ۱۳۹/۲).

به هر حال، این گونه آیات در انسان حالت نزدیکی و آشتی ایجاد می‌کند، و سائط را از میان برداشته و انسان را به وصال نزدیک‌تر می‌کند:

قرب نه بالا و پستی جستن است

قرب حق از حبس هستی رستن است

کارگاه قرب حق در نیستی است

غرّه هستی چه داند نیست چیست

افزایش محبت، اثر دیگر این دسته از آیات است. «حبّ» از «حبه» به معنای دانه است؛ چنان که دانه از زمین می‌روید و ریشه در خاک دارد، حبّ هم ریشه در نهاد و بن مایه‌ی وجود آدمی دارد. به تعبیری، انسان در عمیق‌ترین لایه‌های وجودی خود با او آشنا بوده به او عشق می‌ورزد. حب، آتشی است که در دل، هر چه را جز مراد می‌سوزاند و انسان را واله و شیفته و مست وصال می‌کند. صبر و قرار را از انسان ستانده، امید و شوق به ارمغان می‌آورد. هیبت، بست و انس، دیگر پیامدهای تأمل در این گونه آیات است:

مجرها بنگر کرمهای خدا

که تو را می‌خواند آن سو که بیا

پس مشو نومید، خود را شاد کن

پیش آن فریاد رس فریاد کن

حسن خلق است و امید حق تو را

که تو را گوید به هر دم برتر را

از قرآن که بگذریم، در سنت هم مضامین عرفانی و عاشقانه فراوان یافت می‌شود. کافی است که انسان مناجات شعبانیه، دعای کمیل، مناجات خمس عشر، دعای ابو حمزه و نیز ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجادیه را مرور کند. مضامین بلند و والای نهج البلاغه هم جایگاهی ویژه دارد. این همه دلالت بر این نکته دارد که قرآن و اهل بیت (ع) در صدد بودند تا به جز راه عقل و استدلال، راهی دیگر که نزدیک‌تر است به روی انسان بگشایند و با زبان و ابزاری دیگر دین را معرفی کنند. و در حقیقت بعد عرفانی و عاشقانه‌ی دین را برملا سازند و به جز عقل، میان دل و او، ارتباطی ویژه و مستقیم رو در رو و بدون حجاب برقرار کنند.

عارفان از این اندوخته‌ی گران بها، نیک بهره جستند و سعی بر آن داشته‌اند تا از این مایه‌های اولیه توشه برگرفته و آن را به شکل یک جریان یا نهضت، به سطح جامعه کشانند و اسلام عرفانی و عرفان اسلامی را تحقق عینی بخشند. آنان در این جهت کوششها کرده و مصیبت‌ها کشیده‌اند. عرفان، با تصوف و تصوف با زهدگروی دینی، که آن را اصحاب صفه و امیر مؤمنان (ع) و امام صادق (ع) و در مراحل بعد، حسن بصری (۲۲-۱۱۰ ه ق) بنیان نهادند، به صحنه آمد. مکتب زهد در قرن دوم به دست اول بانوی صوفی، یعنی رابعه‌ی عدویه (۱۳۵ یا ۱۸۵ ه ق) به مکتب محبت و عشقبدل شد (زرین کوب، ۷۸).

جریان عمل‌گروی عرفانی و صوفی مآبی اجتماعی از قرون متوالی و در هر عصر و زمانی از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود. از نکات مهم آن است که صوفیه علی‌رغم آن که با استدلال و عقل رابطه‌ی خوبی نداشتند؛ اما بر اثر جدال‌ها، مناظرات علمی، نزاع‌های فرقه‌ای و مخالفت‌های روزافزون، اندک اندک رو به استدلالی کردن آراء و نظریات خود آوردند. «قوت القلوب» از ابو طالب مکی در قرن چهارم، اللمعاز ابو نصر سراج طوسی در قرن چهارم، اسرار التوحید، درباره‌ی حالات ابو سعید در قرن پنجم، کشف المحجوب اثر ابو اسحاق هجویری در قرن پنجم، القشیری از ابو القاسم قشیری در قرن پنجم، منازل السائرين اثر خواجه عبد الله انصاری در قرن پنجم، تمهیدات از عین القضاء همدانی در قرن ششم، شرح شطحیات اثر روزبهان بقلی در قرن ششم، مرصاد العباد نوشته‌ی شیخ نجم الدین رازی در قرن هفتم و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی در قرن هفتم، همه و همه گوشه‌هایی از جریان تدوین، تبویب و به نظم کشیدن و ضابطه‌مند کردن تصوف و عرفان اسلامی است. این حرکت علمی در قرن هفتم به دست عارف نامی و شهیر محی الدین بن عربی (م ۶۳۸ ه ق) به اوج خود رسید و تصوف کاملاً مبانی علمی و نظری یافت و از این طریق جایگاهی ثابت و بلند در میان علوم اسلامی پیدا کرد. البته عرفان دو حوزه دارد؛ عملی و نظری. صوفیان و عرفا در هر دو حوزه به تنظیم و تنسيق پرداختند. منازل السائرين بهترین نمونه‌ی عرفان عملی و فصوص الحکم و مقدمه‌ی قیصری بهترین مثال عرفان نظری است.

آنچه در رابطه با موضوع بحث حاضر مطرح نظر می‌باشد؛ این است که تاریخ عرفان و نیز خاستگاه آن، یعنی آیات و روایات نشان از آن دارد که مضامین عرفانی به دو گونه آموزش داده شده و به نسل بعدی انتقال یافته است: غیر رسمی یا غیر کلاسیک و رسمی یا کلاسیک. در شیوه‌ی نخست، عارفان برنامه‌هایی از قبیل: محفل ذکر، آیین اربعین، ریاضات مشروع، جلسات وعظ و درس که هر یک شرحی مستقل دارد داشتند. هر یک از این سرفصل‌ها خود راهی برای آموزش دین و یا لااقل آموزش، بخشی از دین بود.

شیوه‌ی رسمی نیز به دو صورت انجام می‌شد. آنان از یک سو اندیشه‌های ناب عرفانی، قرآنی و اسلامی را به شکل آثار و کتب عرضه می‌داشتند که بخشی از آنها را پیشتر گفتیم. البته باید گفت: آثار عرفانی هم گاه به صورت تذکره‌ها، مثل تذکره‌ی عطار؛ زمانی به شکل نثرهای زیبا و دلنشین، نظیر رسائل خواجه عبد الله انصاری؛ در پاره‌ای



از موارد در قالب مباحثی تخصصی، مانند فصول و فتوحات؛ و گاهی هم با زبان حکایات و مثال‌ها، نظیر منطق الطیر عرضه می‌شد.

شیوه‌ی رسمی به صورت دیگری هم از سوی عارفان عرضه می‌شد و آن ادبیات عرفانی است. مهم‌ترین بخش ادب پارسی، ادب عرفانی است. اگر عارفانه‌ها را از ادبیات ایران زمین برداریم، چیز مهمی از آن برجای نخواهد ماند. اگر از ادبیات ایران، حلاج، سنایی غزنوی، بابا طاهر، مولوی، سعدی و حافظ را برداریم، چه چیزی باقی خواهد ماند. عارفان به دلایلی از قبیل: نارسایی زبان عرض، بخل در اظهار حقایق بلند و عدم اهلیت پاره‌ای از مردم، به زبان رمزی روی آوردند. به عبارتی دیگر، سبکی نوین و متمایز در نثر و نظم ابداع کردند. عارف خود را لال و بی‌زبان می‌دید، لذا اسرار خود را با زبان دوم بیان می‌داشت:

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

عارفان که جام حق نوشیده‌اند

رازها دانسته و پوشیده‌اند

بر لبش قفل است و بر دل رازها

لب خوش و دل پر ز آوازا

شیوه‌ی غیر رسمی گونه‌های دیگری هم داشت یکی از آنها ایجاد آیین فتوت و عیاری بود. توضیح آن که فتوت در لغت مردی و جوانمردی را گویند، برخی گفته‌اند فتوت آن است که برای خود نسبت به دیگری فزونی ندانی؛ بعضی هم گفته‌اند که فتوت، گذشتن از لغزش‌های برادران است.

فتیان (جمع فتی - جوانمرد) در اصطلاح طبقه‌ای خاص بوده‌اند که در ایران و گاهی در برخی بلاد دیگر اسلامی ظهور کرده‌اند. آنان آداب خاصی از قبیل: بخشندگی، کارسازی، دستگیری و مروّت داشته‌اند.

جوانمردان ریشه‌ی خود را به امیر مؤمنان علی (ع) می‌رسانند. آنان با اتکا به کلام معرفت‌لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار که هاتفی در غزوه‌ی احد آنرا ندا داد، علی (ع) را شاه مردان خوانده و او را بهترین نمونه جوانمردی و فتوت می‌شمارند.

جوانمردان سلسله مراتب خاصی داشتند؛ مبتدیان را ابنسابقه داران را ابّ یا جدمی خواندند و رییس خود را اخی خطاب می‌کردند. آنان به جای خرقة سراویل (جمع سروال یا شلوار، زیر جامه) می‌پوشیدند. این لباس بعدها در زورخانه‌های ایران مرسوم شد. هر یک از جوانمردان کمربندی به نام‌شیخ الشّد (پیر کمربند) داشته‌اند و سند سراویل و کمربند خود را به‌شاه مردان می‌رسانند.

اهل فتوت و عیاران، لباس، تشریفات و نیز آداب و رسوم خاصی داشتند و در دوره‌های بعد طبقه، داش و لوطی را تشکیل دادند، هر چند اخیراً این گروه رو به انحطاط گذارد.

جوانمردان و عیاران به ورزش‌های جسمانی بسیار اهمیت می‌دهند. زورخانه‌داران امروزی، میراث‌داران جوانمردانند. آنان در کشتی گرفتن، تیراندازی و شمشیربازی مهارت داشتند. هر یک موزه‌ای در پا، خنجری به کمر و کلاه درازی که از نوک آن پارچه‌ای کوتاه آویخته شده بود، بر سر داشتند. روزها به کار معاش مشغول بودند و شب‌ها در بیوت یا مواضعی به نام‌لنگریا و یهنزداخی به شاگردی می‌نشستند و بقیه‌ی وقت را هم صرف دستگیری مستمندان می‌کردند.

آیین فتوت‌ترجیح دیگران، گذشتن از لغزش، بت شکنی، بخشندگی، حفظ شرف و ناموس، اظهار غیرت، فداکاری، دستگیری از مستمندان و ضعیفان و دفع ظلم از مظلومان و حمایت از یاران بود. آداب و رسوم جوانمردی در ایران نفوذ فراوان و گسترده‌ای داشت و بسیاری را به خود جذب کرد. از این طریقت می‌توان حکایت‌های فراوانی در گلستان، بوستان، داستان‌های عبید زاکانی و قلندرنامه یافت و می‌توان از پوریای ولی و مرحوم تختی به عنوان دو نمونه‌ی بارز، یاد کرد.

یک نمونه‌ی دیگر از شیوه‌ی غیر رسمی، دعوت به جمع است. شاید هیچ فرقه‌ای در گذشته‌ی ایران زمین مانند عارفان و صوفیان به فکر مردم نبوده‌اند. آنان این خصلت را از پیشوایان دینی خود، بویژه امیر مؤمنان (ع) به ارث برده‌اند. علت آن است که هر فرقه‌ای تنها خود را راست و دیگر نحله یا دسته‌ها را باطل، ملعون و نجس می‌دانست. و تنها عارفان بودند که نگاهی عام به انسان داشتند و با همه‌ی بشریت از در صلح و آشتی و صفا درمی‌آمدند. خلاصه آن که مردم داری و شفقت به هم‌نوع شیوه‌ی آنان بود. این اعتقاد باعث می‌شد که آنان از هر گونه کمک مادی یا معنوی دریغ نورزند. از ویژگی‌های بارز سالکان طریقت حب و عشق آن است که بسیار به مردم شفقت، صفا و عشق ورزیده و اصل اخوت را کاملاً به جای آورند و از لغزش و خطا به راحتی درمی‌گذشتند. هیچ بعید نیست که بگوییم: مهمان‌نوازی ایرانیان که شهره‌ی عام است تحت تأثیر این منش صوفیان و عارفان شکل گرفته است:

جمع کُن خود را جماعت رحمت است

تا توانم با تو گفتن هر چه هست

جمع باید کرد اجزاء را به عشق

تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

نمونه سوم، نقش درمانگری است که در عرفان وجود داشته است. شکی نیست که عرفان جنبه درمانی هم داشته است، چنانکه از بعد علمی و نظری بی‌بهره نبود. به عبارت دیگر عرفان از جنبه، نظر استدلال و تئوری است و

جهان بینی خاصی را ارائه می دهد؛ اما از سوی دیگر، بعد عملی هم داشته است. به این معنا که عارفان سعی داشتند به نیازهای روحی دیگران پاسخ دهند، مشکلات روانی آنان را با شیوه‌های عارفانه پاسخ داده و به عرفان بعد درمانی و مددکاری دهند. و این تنها بدین دلیل است که انسان به جز عقل، دل هم دارد و چنان که باید نیازهای عقلی آدمی را پاسخ داد، باید گره‌های دل را هم گشود. آنان بر اساس این عقیده‌ی درست که بیشتر بیماری‌ها ریشه‌ای روانی دارند، بسیاری از امراض تن را روان درمانی می‌کردند. یکی از بهترین نمونه‌ها، شیوه‌های درمانی است که در کتاب «قانون بو علی» به چشم می‌خورد. باید گفت که عارفان و صوفیان بهترین روانشناسان و روان‌پژوهان و روان‌کاوان بوده‌اند که با شناخت احوال باطنی، بسیاری از گره‌های کور را می‌گشودند. ماسینیون می‌گوید: «روش شناخت نفس که تصوف بر آن استوار است... صوفیان را به مثابه‌ی روان‌پزشکان جلوه‌دار نموده است که درد و رنج دیگران را شفا می‌دهند.»

با نگاهی دیگر می‌توان گفت: تصوف و عرفان اسلامی دو بعد دارد؛ آفاقی و انفسی. عارف آن زمان که بدنبال نیل به حقایق است در آفاق سیر می‌کند؛ اما آن زمان که در صدد نفوذ در لایه‌های عمیق نفس خود است و می‌کوشد تا عمق جان آدمی را دریابد، بیماری‌ها را بشناسد و از عرفان، ابزاری برای درمان دردهای باطنی یابد، سیری انفسی دارد. و عرفان با هر دو بعد کامل می‌شود، نه آن گونه که چونان عرفان‌های رایج از قبیل عرفان سرخ پوستی و عرفان بودایی تنها جنبه درمانی به خود گیرد. تاریخ عرفان اسلامی و ایرانی سرشار از مواردی است که مردمان، درمان دردهای خود را بر عارفان می‌بردند و از آنان یاری می‌جستند.

حاصل آن که عارفان هم به گونه‌ای کاملاً مستقل و متمایز دین را آموزش می‌دادند؛ این آموزش اشکال مختلفی داشت؛ گاهی غیر رسمی، گاهی نظری و گاهی به صورت ادبیانه بود. تمام اشکال و قالب‌هایی که عرفا برای انتقال دین به مخاطبین خود برگزیده‌اند، بسیار مؤثر و با نفوذ بود. مهمترین دلیل آن است که عرفان و محبت و انس، با دل و جان آدمی در ارتباط است و آنچه در رابطه با درون و قلب انسان شکل گیرد، تأثیر بیشتری خواهد داشت. در این جا به دو نکته باید اشاره کرد: یکی این که چون امروزه نحله‌ها و اندیشه‌های بسیار متنوع، اما غیر دینی، بلکه ضد دینی مثل: عرفان بودا، عرفان چینی، عرفان شیتو و عرفان سرخ پوستی رواج یافته است؛ از یک طرف احساس نیاز به عرضه‌ی عرفان ناب اسلامی فزونی یافته است؛ لذا باید دست به کار شد و از سوی دیگر، ورود در این مسیر قدم گذاردن بر لب دره‌ای عمیق است، لذا باید احتیاط را پیشه کرد.

نکته‌ی دوم این که اگر به تاریخ عرفان در جهان اسلام مراجعه کنیم، در کنار حرف‌های بلند و اندیشه‌های نورانی، سخنان آلوده هم کم نیست. از مرحوم علامه‌ی طباطبایی نقل است که ایشان فرمود: این عربی بلندترین اندیشه‌ها را در جهان اسلام مطرح کرده است، مزخرف‌ترین حرف‌ها هم مال اوست. لذا باید پالایش درونی کرد و سره را از ناسره باز و عرفان ناب را عرضه داشت. نکته سوم، اما مهم این که گیریم نمی‌توان کتابی با محتوایی عرفانی را

به عنوان متن درسی عمومی عرضه داشت اما می‌توان کار دیگری کرد و آن این که به همین منظور اثری بارویکرد عرفانی به سامان رساند و عرضه داشت. البته باید اندیشه‌های عرفانی را با زبانی عقلی مستحکم نمود تا از آسیب‌پذیری آن کاسته شود.

### ۳. روش هنری

قرآن به زبان هنر اهمیت زیادی داده و اصولاً یکی از مهم‌ترین وجوه اعجاز قرآن، اعجاز ادبی است که خود نوعی از اعجاز هنری است. اعتقاد نگارنده بر این است که این رویکرد و این روش نسبت به دو رویکرد پیش گفته امتیازات بیشتری دارد و در اولویت است. شواهدی که این امر را تأیید می‌کند که در این جا به چند نمونه از آنها اشاره و بسنده می‌کنیم. با ذکر این نکته که زبان هنری، قالب‌های مختلفی دارد و می‌توان برای آن نمونه‌های مختلفی بیان کرد که در این جا تنها به یک نمونه؛ یعنی زبان قصه و رمان اکتفا می‌شود. شاهد اول از قرآن است:

اگر به قرآن که مهم‌ترین سند و منبع تفکر اسلامی است مراجعه کنیم، در آن آیات عقلی و استدلالی زیادی خواهیم یافت، اما حجم آنان که نشانگر میزان اهتمام قرآن است، به نسبت چندان زیاد نیست. قرآن شیوه‌ای مهم‌تر مطرح کرده است و آن، شیوه‌ی تمثیل و قصه‌گویی است. در این کتاب آسمانی بیش از هفتاد قصه آمده که تعداد ۲۷ قصه مربوط به انبیای الهی است و احسن آنها قصه‌ی یوسف است. نکته‌ی جالب این که تعداد آیات مربوط به قصص، حدود ۱۵۰۰ آیه است که تقریباً یک چهارم کل قرآن را تشکیل می‌دهد. به راستی قرآن با این همه آیات به ما چه می‌گوید؟ آیا از این مطلب مهم نباید درس گرفت؟ و آیا درس گرفته‌ایم؟

نکته جالب‌تر این که اکثر آیات مربوط به قصص، مکی است و می‌دانید که آیات مکی بیشتر در صدد القای تعالیم دینی و مسایل اعتقادی می‌باشند. این امر بدین معناست که قرآن کریم در ۱۴۰۰ سال پیش، قصه را بهترین زبان و قالب برای انتقال مفاهیم اعتقادی معرفی کرده است. و نه فلسفه را، اگر تنها ۱۵۰ آیه چنان که طنطای در مقدمه‌ی الجواهر می‌گوید، یا حداکثر ۴۵۰ آیه چنان که مرحوم مقدس اردبیلی در زبده الاحکام بیان کرده که مربوط به احکام است، دستمایه‌ی ظهور علمی بزرگ به نام فقه شد، آیا نباید ۱۵۰۰ آیه دستمایه‌ی ظهور جریان بزرگتر به نام رمان نویسی می‌شد؟

قرآن به ما می‌گوید: مسایل اعتقادی را می‌توان محسوس نمود و در قالب مقوله‌های هنری به مخاطبین عرضه داشت و این دقیقاً همان کاری است که امروزه بیگانه‌ها انجام می‌دهند. امروزه بسیاری از متفکران بزرگ غربی به این شیوه روی آورده‌اند. و آثار افرادی هم چون راسل، سارتر، بکت، کوندرا، اونا مونو، کوئولو و دهها نویسنده‌ی دیگر، بهترین شاهد این مدعا است، کافی است که انسان تنها یک بار بار هستی‌اثر کوندرا را بخواند تا ببیند چگونه می‌توان اندیشه‌های خشک، سرد، بی‌روح و زمخت فلسفی را با زبان هنر و داستان بیان کرد. هم چنین کارتون‌هایی، نظیر دو قلوهای افسانه‌ای، پینوکیو و بابالنگ دراز و ای کیوسان همه حامل یک فرهنگ و تمدن‌اند. مگر

کارتون دو قلوهای افسانه‌ای به مخاطب، این اندیشه را القاء نمی‌کند که اتحاد دونا همجنس، و تمرکز آنان قدرت می‌آورد، و مگر این خلاصه‌ی تفکر بودا نیست؟ این در حالی است که قرآن تنها اعتماد به حق و یاد خدا را مایه‌ی آرامش و قدرت می‌داند الا بذکر الله تطمئن لقلوب (الرعد، ۲۸)

آیا کارتون پینوکیو یک دوره سیر و سلوک و عرفان مسیحی نیست؟ و آیا کارتون ای کیو سان تداعی کننده‌ی عرفان یوگا نیست؟ به هر حال شیوه‌ای را که قرآن ۱۴۰۰ سال پیش به مسلمانان تعلیم داده به گوش نگرفتند، ولی امروزه بیگانه‌ها آن را به بهترین نحو ممکن به کار بسته، آثار فراوانی را با تیراژهای میلیونی به بازار جهانی و حتی بازار مسلمین روانه می‌کنند.

در این جا باید به این نکته‌ی مهم توجه داشت که قصه‌های قرآنی ویژگی‌های مختص به خود را دارد، از این روی با رمان‌های امروزی بسیار متفاوت است. از آن جمله این که در قصه‌های قرآن شبه‌زدایی می‌شود، تکرار در قصه‌های قرآن به گونه‌ای است که ملال آور نیست؛ عناصر بازیگر در این قصه‌ها بسیار متنوع و جذابند. تمام قصه‌های قرآن حاوی پیام‌های اخلاقی، عرفانی و اعتقادی است و مهم‌تر از همه این که تمام قصص قرآنی از عنصر واقعیت بهره دارند. قرآن افسانه نیست؛ خصیصه‌ی مهم داستان‌های قرآن، آن است که تنها بخشی از حوادث و رخداد‌های واقعی را برگزیده تا تأثیر مثبت روحی و اخلاقی در وجود مخاطبین داشته باشد.

شاهد دوم، بخش مهمی از روایات است که در این جا تنها به ذکر یک نمونه قناعت می‌شود. روایت شده است که پیامبر اسلام (ص) سوره‌ی فصلت را برای یکی از سرکردگان قریش تلاوت می‌کرد تا به این آیات رسید: «فان عرضوا فقل انذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود اذ جاءتهم الرسل من بین ایدیهم و من خلفهم الا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء ربنا لآنزل ملائکه فانا بما ارسلتم به کافرون فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق و قالوا من اشد منا قوة اولم یروا ان الله الذی خلقهم هو اشد منهم قوة و کانوا بایاتنا یجحدون فارسلنا علیهم ریحا صرصرًا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخره الخزی و هم لا ینصرون» (فصلت، ۱۳ تا ۱۶) یعنی: پس اگر اعراض کردند، بگو؛ شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ای که بر عاد و ثمود فرود آمد می‌ترسانم. آنگاه که رسولان به پیش و بعد آنها نزدشان آمدند و گفتند که جز خدای یکتا را می‌پرستید، گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست فرشتگانی را از آسمان نازل می‌کرد و ما به آنچه شما بدان مبعوث شده‌اید ایمان نمی‌آوریم. اما قوم عاد، به ناحق در روی زمین گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا نمی‌دیدند که خدایی که آنها را آفریده است از آنها نیرومندتر است. که آیات ما را انکار می‌کردند؟ ما نیز تندبادی سخت و غران در روزهایی شوم به سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را به آنها بچشانیم. و عذاب آخرت خوار کننده‌تر است و کس به یاریشان برنخیزد.

آنگاه که این بخش از آیات بر آن مفسد تلاوت شد، لرزش شدید سرپایش را فرا گرفت و با پریشانی و خود باختگی پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات باز ایستد. سپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت، چنان که دیگر آثار عناد و استکبار در چهره‌اش پیدا نبود.

شاهد سوم، فرهنگ اسلامی ایرانی است. قصه‌گویی، فرهنگ ایرانیان است. نقلی‌ها، پرده خوانی‌ها، تعزیه‌گویی‌ها، فوالی‌ها، قصه‌گویی‌های دربار شاهان، قصه‌های هزار و یک شب و مهم‌تر از همه، قصه‌های مادران برای فرزندان، همه و همه از عناصر اصیل فرهنگ این مرز و بوم است و پیداست که این فرهنگ خاستگاهی جز دین و قرآن ندارد.

شاهد چهارم: شاهکارهای ادبی ایران اسلامی است. شاهنامه، افسانه‌های مثنوی، حکایات گلستان و بوستان، داستان‌های کليلة و دمنه و نمونه‌های دیگر، نشانه‌های بارزی از نفوذ و تأثیر عظیم فرهنگ داستان پردازی و قصه‌گویی در جامعه‌ی دینی ما بوده و هست. این نکته را باید یادآور شد: آن زمان که برخی مترجمان، شاهنامه را پشت سر انداختند و این سند فرهنگ ایرانی را کارنامه گبران و نامه‌ی آتش پرستان دانستند و فردوسی را مروج آیین زرتشت و مانوی قلمداد می‌کردند، صوفیان شاهنامه می‌خواندند و به جان کوبنده‌اش آفرین می‌گفتند. و در این مطلب شکی نداشتند که این حماسه سرای بزرگ ایران با کتاب کریم الهی به خوبی آشنا بود و از آن کاملاً متأثر. احمد غزالی روزی در مجمع و مجلس وعظ روی به حاضران آورد و گفت: ای مسلمانان! هر چه من چهل سال از سر این چوب پاره شما را می‌گویم، فردوسی در یک سخن گفته است، اگر بر آن خواهید رفت از همه مستغنی شوید:

ز روز گذر کردن اندیشه کن

پرستیدن دادگر پیشه کن

پرستنده‌ی آز و جویای کین

به گیتی ز کس نشنود آفرین

شاهد دیگر این که اهتمام به قصه تا بدان حد بود که حتی سرآمد نوابغ و فیلسوفان؛ یعنی ابن سینا، عاقبت به این روش روی می‌آورد و قصه‌ی سلامان و ابسالو نیز رساله‌ی الطیر می‌نگارد. (ابن سینا، ۳/۳۵۱). چنان که غزالی هم در پایان عمر همت خود را بر گردآوری داستان‌های مفید و آموزنده قرار داد.

شاهد ششم این که، بسیاری از متفکران و اندیشمندان دریافته بودند که بهترین، آسان‌ترین و سودمندترین شیوه‌ی تعلیم و تربیت و پرورش نیروهای معنوی‌روش تمثیلاست، آنان مزاج و طبیعت مردم را نیک می‌شناختند. و آگاه بودند که توده‌ی مردم به داستان و قصه دل خوش دارند و از شنیدن آن سرمست شوند. از این رو افسانه‌های زیبا و مفید را برمی‌گزیدند و از این طریق افکار بلند و اندیشه‌های الهی خود را در قالب‌های جذاب و دلنشین عرضه

می‌داشتند. عارفان نیک می‌دانستند که فکر نیک را نیک باید بسته بندی کرد و بهترین کالا زمانی بدان اقبال می‌شود که به صورتی دل‌انگیز و دل‌نشین عرضه شود.

نتیجه:

با توجه به شواهد متعددی که وجود دارد، می‌توان گفت که استفاده از شیوه‌ی داستان‌پردازی و قصه‌نویسی، جایگاهی ویژه، هم در قرآن و هم در فرهنگ ایرانی داشته و دارد. به همین دلیل باید فتوا به ترجیح آن داد. البته ممکن است افرادی پرداختن به قصه را کسر شأن خود بدانند، یا چنان اهل احتیاط و حجب و حیا باشند که از قرائت سوره‌ی یوسف سرباز زنند و یا از گزارش داستان موسی با دختر شعیب صرف نظر نمایند. اما خداوند تبارک و تعالی چنین نکرده و هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، شیوه‌ی هنری و قصه‌پردازی را در اولویت قرار داد و به ما آموخت که می‌توان با این زبان به بهترین شکل ممکن اصول اعتقادی، اخلاقی، عرفانی، فکری و انسانی را تعلیم داد. اگر بخواهیم میان سه رویکرد پیش‌گفته اولویت قائل شویم، باید گفت که شیوه‌ی هنری، نخستین اولویت را داراست و شیوه‌ی عرفانی در رتبه دوم و شیوه‌ی عقلی و فلسفی در رتبه‌ی سوم قرار دارد. البته این هرگز به معنای بسندگی به یک روش نیست و نباید تک‌روشی و انحصارگرا شد بلکه باید از هر سه روش بهره برد، با توجه به این نکته مهم که هر شیوه‌ای جایگاه، فضا، شرایط و مخاطبین خاص خود را دارد؛ اما در مجموع رویکرد هنری و شیوه‌ی قصه‌پردازی جایگاهی ممتاز و ویژه دارد.

در پایان این نکته را هم باید متذکر شد که آنچه تاکنون تحقق یافته است، استفاده از روش عقلی-فلسفی است. اما هنوز از دو شیوه‌ی دیگر به خصوص روش هنری در این روزگاران بهره‌گیری نشده است. لذا مطلوب است آنچه در این جا به عنوان یک ایده و فکر مطرح شد، باید به مرحله‌ی طرح عملیاتی برسد، برای آن مدل تعریف شود و بر اساس آن اثری تولید گردد.

منابع:

۱- قرآن کریم

۲- (ترجمه) کتاب مقدس، چاپ انجمن کتاب مقدس ایران، چاپ دوم.

۳- ابن سینا، حسین بن عبد الله، الاشارات و التنبیها، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ قمری.

۴- زرین کوب، عبد الحسین، جستجو در تصوف ایران، امیر کبیر، ۱۳۷۷ شمسی.

۵- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ قمری.